

## داستانک

## درس مورچه به سلیمان (ع)

روزی سلیمان نبی (ع) در کنار دریا نشسته بود که نگاهش به مورچه‌های افتاد. مورچه دانه گندمی را با خود به طرف دریا حمل می‌کرد. وقتی مورچه به نزدیک آب رسید، قورباغه‌ای سرش را از دریا بیرون آورد و دهان را گشود. مورچه به داخل دهان او وارد شده و قورباغه دوباره به درون آب رفت. سلیمان به فکر فرو رفت و شگفت زده در احوال این اتفاق فکر می‌کرد. پس از چند لحظه بار دیگر آن قورباغه را دید که سرش را از آب بیرون آورده و دهان را گشوده است. سلیمان مورچه را دید که از دهان قورباغه بیرون آمد. با این تفاوت که این بار دانه گندم را همراه خود نداشت. سلیمان مورچه را به حضور خود طلبید و چگونگی داستان را پرسید. مورچه در پاسخ گفت: «ای پیامبر خدا، در قعر این دریا سنگی تو خالی وجود دارد که کرم کوچکی درون آن زندگی می‌کند. خداوند این کرم را در آنجا آفریده و چون او نمی‌تواند از محل زندگی خود خارج شود من روزی او را حمل می‌کنم. این قورباغه نیز از سوی خداوند مامور است تا من را هر روز به سوی آن کرم حمل کند. او من را به کنار سوراخی که در آن سنگ است می‌برد و دهانش را به درگاه آن سوراخ می‌گذارد. من از دهان قورباغه بیرون آمده، خود را به آن کرم رسانده و دانه گندم را نزدش می‌گذارم. سپس بار دیگر به دهان قورباغه باز می‌گردم و او من را به اینجا می‌گرداند.» سلیمان از مورچه پرسید: «وقتی که دانه گندم را برای آن کرم می‌بری آیا هرگز سخنی از او شنیده‌ای؟» مورچه پاسخ داد: «آری. هر بار که گندم را نزد او می‌گذارم می‌شنوم که با خود زمزمه می‌کند: ای خدایی که رزق و روزی من را درون این سنگ، در قعر این دریا، فراخ فراموش نمی‌کنی، چگونه لطف و رحمتت را نسبت به بندگان با ایمانت فراموش خواهی کرد.»

## امید شعله‌ای که نیا بدیدم

در اتاقی تاریک و نمور ۴ شمع به آرامی می‌سوختند. محیط آن قدر ساکت بود که می‌شد صدای زمزمه آن‌ها را شنید. اولین شمع گفت: «من صلح هستم. هیچ کس نمی‌تواند مرا برای همیشه روشن نگه دارد. تاکنون بارها فروخته و خاموش شده‌ام و فکر می‌کنم که به زودی بار دیگر خاموش شوم.» هنوز حرف شمع صلح به پایان نرسیده بود که شعله آن کم جان شد و ناگاه به خاموشی گرایید. شمع دوم گفت: «امن ایمان هستم. در زمانهای هستیم که گویا واقعا کسی دیگر به من نیازی ندارد. به همین دلیل من هم دیگر رغبتی ندارم که بیش از این روشن بمانم.» حرف شمع ایمان که تمام شد، نسیم ملایمی وزید و آن را خاموش کرد. گویی که پیش از آن هرگز شعله‌ای بر سر نداشته است. وقتی نوبت به سومین شمع رسید با اندوه گفت: «من عشق هستم. من نیز دیگر توانایی روشن ماندن را ندارم. مردم من را به کناری انداخته‌اند و اهمیت من را نمی‌فهمند. آن‌ها حتی فراموش کرده‌اند که به نزدیک‌ترین کسان خود محبت کرده‌اند و عشق بورزند.» پس شمع عشق هم بی‌درنگ خاموش شد. پس از لحظه‌ای کودکی وارد اتاق شد و در پرتو سوسوی آخرین شمع دید که ۳ شمع دیگر نمی‌سوزند. با تعجب گفت: «همه شمامی خواستید تا آخرین لحظه روشن بمانید، پس چه شد که دیگر نمی‌سوزید؟» در این هنگام چهارمین شمع گفت: «نگران نباش. تا وقتی من هستم، به کمک هم می‌توانیم شمع‌های دیگر را روشن کنیم. من امید هستم.» چشمان کودک درخشید. شمع امید را برداشت و باقی شمع‌ها را روشن کرد. کودک فهمید شعله امید هرگز نپایید خاموش شود تا به کمک آن بتواند ایمان، صلح و عشق را تا ابد در وجود خود دیگران حفظ کند.

## تقویم تاریخ

## استقلال یونان از عثمانی

۱۹۳۳ سال پیش، برابر با بیستم اکتبر ۱۸۲۷ میلادی، ناوگان مشترک قدرت‌های اروپایی مرکب از انگلستان، روسیه و فرانسه در جنگ دریایی «ناوارینو» ناوگان امپراطوری عثمانی را نابود کرد که این رویداد به استقلال یونان انجامید. یونان قرن‌ها در کنترل عثمانی بود. یونان از زمان فیلیپ پدر اسکندر مقدونی، دیگر استقلال نداشت و به ترتیب توسط مقدونی‌ها، رومی‌ها و رومی‌های شرقی (دولت قسطنطنیه) اداره می‌شد و پس از نشستن دولت عثمانی بر جای روم شرقی، یونان بمانند سایر مناطق قلمرو این دولت به دست عثمانی‌ها افتاده بود.

## تولد استاد ایرانی دلهره

۹۷ سال پیش، برابر با بیست و نهم مهر ۱۳۰۲ خورشیدی، ساموئل خاچیکیان، نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده نامدار و ارمنی تبار سینمای ایران در تبریز به دنیا آمد. خاچیکیان از جمله تأثیرگذارترین کارگردان‌های سینمای ایران به‌شمار می‌رود، تا آنجا که به او لقب «هیچکاک ایران» داده شده است. همچنین خاچیکیان به «استاد دلهره و وحشت» سینمای ایران نیز معروف است. خاچیکیان که در تدوین نیز دستی داشت، در نورپردازی و کار فیلم بردارانش دخالت می‌کرد و موسیقی آثارش را خود بر می‌گزید. به گفته خودش، او همه این‌ها را بر پایه برداشت و دریافت درونی انجام می‌داد. از معروفترین فیلم‌های او می‌توان به «چهارراه حوادث»، «شب نشینی در جهنم»، «دلهره، ضربت»، «عقاب‌ها» و «بلوف» اشاره کرد.

## آغاز تاکتیک کامیکازی

۷۶ سال پیش، برابر با بیست و یکم اکتبر ۱۹۴۴ میلادی، یک هواپیمای نظامی امپراتوری ژاپن که مواد منفجره در بدنه آن جاسازی شده بود خود را به یک رزمناو سنگین استرالیایی کوبید و آن را از کار انداخت. با این حمله، تاکتیک «کامیکازی» (Kamikaze) وارد عملیات نظامی در جهان شده است. در این نوع حمله هوایی، خلبان داوطلب خودکشی است. در طول جنگ جهانی دوم، بسیاری از کشتی‌های متحدین به این طریق از میان رفتند. واژه کامیکازی (کامیکازره) از دو کلمه «باد» و «ملکوت» ساخته شده و چنین بادی در قرون وسطی کشتی مغول‌ها که غزم تصرف ژاپن را داشتند غرق کرده بود.

## از دواج کندی و اواناسیس

۵۲ سال پیش، برابر با بیستم اکتبر ۱۹۶۸ میلادی، ژاکلین کندی ۵ سال پس از ترور همسرش جان اف کندی رئیس جمهوری وقت آمریکا، با «ارسطو اواناسیس» میلیونر یونانی. آرژانتینی متولد شهر ازبیر ترکیه، ازدواج کرد. این ازدواج جهان به خصوص آمریکایی‌ها را در حیرت فرو برد چه آنکه اواناسیس ۲۳ سال از ژاکلین بزرگتر بود. قبلاً ازدواج کرده و فرزند داشت. جامعه‌شناسان و روانشناسان معروف در جواب سوال رسانه‌ها ماجرا را اینطور تحلیل کردند که ژاکلین به شهرت و ثروت اعتیاد یافته و این ازدواج نامتناسب تنها برای رفع این اعتیاد بوده است.

## کشته شدن معمر قذافی

۹ سال پیش، برابر با بیستم اکتبر ۲۰۱۱ میلادی، سرهنگ معمر محمد قذافی سیاستمدار و حاکم مادام‌العمر لیبی، پس از ماه‌ها درگیری و فرار از دست شورشیان و انقلابیون لیبی در شهر محل زادگاه خود سرت دستگیر و اندکی بعد به دست آن‌ها کشته شد. بنا بر ادعای شورای انتقالی قذافی پس از دستگیری در تبادل آتش کشته شده در حالی که به عقیده برخی او توسط انقلابیون اعدام شده بود. حکومت طرابلس مدت سرهنگ قذافی از زمان کودتای ۱۹۶۹ میلادی بر علیه محمد ادریس سنوسی، تاسرنگونی در نتیجه جنگ داخلی در سال ۲۰۱۱، یکی از طولانی‌ترین دوره‌های زمامداری در طول تاریخ بود.

## فوکوس



## برت لنکستر (راست) و کرک داگلاس (چپ) در صحنه‌ای از فیلم «جدال دراوکی کرال»

۲۶ سال پیش در چنین روزی، برابر با اکتبر ۱۹۹۴ میلادی، برت لنکستر، بازیگر شهیر سینمای جهان و از ستاره‌های ژانر وسترن در ۸۰ سالگی درگذشت. «از اینجا تا ابدیت»، «بند باغ»، «جدال دراوکی کرال»، «بوی خوش موفقیت»، «المرگنتی»، «شهر آتلانتیک» و «پرنده باز آکتاز» تعدادی از آثار معروفی هستند که او در آن‌ها به ایفای نقش پرداخته است. هیکل درشت، سیمای جذاب و انعطاف بدنی در اجرای حرکات آکروباتیک موجب شد برت لنکستر برای ۴ دهه بازیگر مورد علاقه کارگردان‌های مهم هالیوود باقی بماند. برت لنکستر در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۳ به عنوان پولسازترین هنرپیشه هالیوود برگزیده شد.

## ۵۲۸ سال بعد از کشف آمریکا

۵۲۸ سال پیش در چنین روزهایی یعنی میانه اکتبر ۱۴۹۲ میلادی، کریستف کلمب با بر روی خاک قاره آمریکا گذاشت. جالب است بدانید زادروز کلمب نیز در همین ماه اکتبر است اما روز دقیق آن مشخص نیست. سرخ‌پوستان آمریکا، کریستف کلمب را مسئول مستقیم یا غیرمستقیم کشتار ده‌ها میلیون نفر از مردم بومی قاره جدید می‌دانند هرچند فارغ از همه این بحث‌ها کریستف کلمب را در ردیف چهره‌های بحث‌برانگیز تاریخ باید به‌شمار آورد.

- با این‌که تمام دنیا او را به «کریستف کلمب» می‌شناسند، اما نام حقیقی‌اش «کریستوبال کولون» است.
- کریستف کلمب در جمهوری جنوا (بخشی از ایتالیا کنونی) متولد شد. او نخستین بار در ۱۰ سالگی به دریا رفت.
- کلمب برای هزینه سفرهایش مشکلات زیادی داشت و



تقریباً یک دهه طول کشید تا بودجه ماجراجویی‌هایش را تأمین کند!

- کشتی کلمب در سال ۱۴۷۶، در سواحل پرتغال مورد حمله فرانسوی‌ها قرار گرفت و غرق شد. او برای نجات جان‌ش مجبور شد تمام مسیر بازگشت به ساحل پرتغال را شنا کند!
- کلمب ۳ آگوست ۱۴۹۲ سفر خود را آغاز کرد و با شش کشتی که از ملکه اسپانیا گرفته بود روز ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲، برای نخستین بار به سواحل آمریکای جنوبی رسید.
- بر اساس شواهد موجود کلمب قامتی بلند، چشمانی آبی‌رنگ و پوستی روشن و آفتاب‌سوخته داشته است.
- کریستف کلمب قصد سفر به آسیا را داشت، اما محاسبات اشتباهی روی نقشه انجام داد. نتیجه این که به طور اتفاقی و اشتباهی، سر از قاره جدید یعنی آمریکا درآورد!

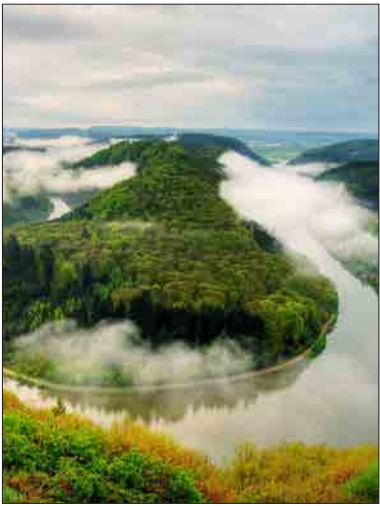
این که چرا بومیان آمریکا با نام Indian یا به عبارتی «هندی» شناخته می‌شوند به خاطر این است که وقتی کلمب به آمریکا رسید فکر می‌کرد آن نقطه هندوستان است و به همین خاطر ساکنانش را «هندی» خواند.

- کلمب کاوشگر، دریانورد، سوداگر و البته یک نویسنده بود. او در سال‌های پایانی زندگی‌اش، کتاب هم نوشت. در این کتاب حوادث و اتفاقات مختلفی که او تجربه کرده آمده است.
- کریستف کلمب در ۴۱ سالگی به نقربس مبتلا شد. او در سال‌های بعد زندگی‌اش مرتباً به آفلواتزا، تب، خون‌ریزی چشمی و... دچار می‌شد. در نهایت بعد از ۱۴ سال دست و پنجه نرم کردن با بیماری‌های مختلف، ۲۰ می ۱۵۰۶ زمانی که فقط ۵۵ سال داشت، درگذشت.

## خیلی دور، خیلی نزدیک

## دیگ جوشان در دل آمازون

در کشور پیروپرو، در دل جنگل‌های تاریک آمازون، رودخانه‌ای به طول ۷ کیلومتر، عرض ۲۵ و عمق ۶ متر وجود دارد که بومی‌ها نام آن را Shanay-timpishka یعنی «رودخانه‌ای که با گرمای خورشید به جوش می‌آید» گذاشته‌اند. این رودخانه یک مشخصه ترسناک دارد که همانا دمای بسیار بالای آن است. در آمازون چشمه‌های آب گرم وجود دارد اما هیچ کدام به بزرگی Shanay-timpishka نیستند. روافع این آب آنقدر داغ است که محلی‌ها برای چای درست کردن از آن استفاده می‌کنند. آب در بیشتر نقاط این رودخانه بین ۹۵ تا ۹۹ درجه سانتی‌گراد است، اما در بعضی از قسمت‌های آن با دمایی در حد نقطه جوش و ۱۰۰ درجه روبرو می‌شویم. آب این رودخانه در چند نقطه آن به قدری داغ است که در عرض چند ثانیه می‌تواند سوختگی‌های زیادی را ایجاد کند. بر اساس افسانه‌های باستانی، این آب گرم توسط یک مار بزرگ به نام یاکوما مابه معنی «مادر آب‌ها» ایجاد



## شرح بی‌نهایت

## گردش ایام

ساقیادل شد پراز تیمار پرکن جام را / بر کف ماهه سه پاده گردش اجرام را تا زمانی بی‌زمانه جام می‌بر کف نهیم / بشکنیم اندر زمانه گردش ایام را جان‌دول در جام کن تاجان به جام اندر نهیم / همجو خون دل نهاده‌ای پسر صدام را دام کن بر ظرف بام از حلقه‌های زلف خویش / چون که جان در جام کردی تنگ در کش جام را کاش یکباک او پس پرکن زان سهیل شامیان / زیر خط حکم در کش ملک زال و سام را چرخ بی آرام را اندر جهان آرام نیست / بند کن در می پرستی چرخ بی آرام را

## فریب‌خسن

هست امید قوتی، بخت ضعیف حال را / مزده یک خرام ده، منتظر وصال را گوشه ناامیدم، داد ز صد بلا امان / هست قفس حصار جان، مرغ شکسته بال را رشحه وصل کو کزو، گرد امید نم کشد / وز نم آن براوم، رخنه انفصال را نیم شبان نشسته جان، بر در خلوت دلم / منتظر صدای پا، مهد کش خیال را من که به وصل تشنه‌ام، خضر چه آیم آورد / رفع عطش نمی‌شود، تشنه این زلال را دل ز فریب حسن او، بزم فسوس و اندرو / انجمنی به هر طرف، آرزوی محال را وحشی محو مانده را، قوت شکر وصل کو / حیرت دیده گو، به عندر زبان لال را

وحشی بافقی